

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و هشتاد و نهم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۶ گنج حضور، بخش چهارم

منع کرد از پیر و پیرش جد گرفت

مانده خلق از جد پیر اندر شگفت

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۳

بنابراین صدر جهان بنا بر عادتی که داشت، به آن پیرمرد چیزی نداد، اما پیرمرد به اصرار کردن ادامه داد و مردم از پافشاری پیرمرد در تقاضایش، شگفت زده شدند.

گفت: بس بی شرم پیری، ای پدر
پیر گفت: از من توی بی شرم تر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۴

صدر جهان گفت: «ای پدر، عجب پیرمرد بی حیایی هستی.» پیر هم جواب داد: «تو از من بی حیاطر
هستی.»

کاین جهان خوردی و خواهی تو ز طمع
کان جهان با این جهان گیری به جمع
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۵

[پیرمرد ادامه داد:] زیرا همه چیز این جهان را برداشتی و از آن خود کردی، حال می خواهی از روی حرص و طمع با بخششی که می کنی آن جهان را نیز به چنگ بیاوری و به این ترتیب هر دو جهان را به دست آوری.

خندهش آمد، مال داد آن پیر را

پیر تنها بُرد آن توفیر را

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۶

توفیر: در این جا به معنی عطیه فراوان است. اما در اصل به معنی افزودن و اندوختن مال و حق کسی را تمام دادن است.

صدر جهان از جسارت پیر خندهاش گرفت و مال زیادی به او بخشید. بنابراین پیرمرد تنها کسی بود که در آن روز چنین عطیه فراوانی دریافت کرد.

نکته ۱: براساس رفتار پیرمرد و از بازخورد رفتار صدر جهان درمی‌یابیم که هرچند پیرمرد بداخلاق بود اما صداقت داشت و باوجود بی‌ادبی در محضر شاه، توانست از بخشش او بهره‌مند شود. پس ما نیز در صورتی که در پیشگاه خداوند صداقت و جدیت داشته باشیم، مورد لطف زندگی قرار می‌گیریم.

نکته ۲: می‌بینیم که مولانا الگویی را مطرح می‌کند که هر کس در برابر خداوند ساکت باشد و با سبب‌سازی ذهنی از زندگی تقاضایی نکند، از رحمت و بخشش زندگی بهره‌مند می‌شود. اما در خلال این ابیات درمی‌یابیم که باوجود بی‌ادبی بنده اگر او طلب و صداقت حقیقی در کارش داشته باشد، شاه یا خداوند رحمتش بر خشم و غضبش سبقت گرفته و او را مورد عنایت خود قرار خواهد داد.

غیر آن پیر ایچ خواهنده ازو
نیم حبه زر ندید و، نه تسو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۷
-تسو: پول خُرد، پیشیز

به غیر از آن پیرمرد هیچ گدایی نتوانست با عرض حاجت، حتی نیم دینار و پیشیزی از صدر جهان دریافت کند.

نوبت روزِ فقیهان ناگهان
یک فقیه از حرص آمد در فغان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۸

روزی که نوبت دیدار صدر جهان با فقیهان بود، یک فقیه از روی حرص و طمع فریاد برآورد تا شاید به تقلید از پیرمرد فقیر بتواند از شاه هدیه‌ای بستاند.

نکته: مولانا در این ابیات تفاوت پیرمرد و فقیه را بیان می‌کند. پیرمرد با وجود بی‌ادبی و بداخلاقی، صداقت داشت و مرکزش عدم بود، اما فقیه با سواد مرکزش جسم بود و از روی حرص و طمع عمل می‌کرد. حال باید بینیم ما در کدام نقش هستیم، پیرمرد فقیر یا فقیه طماع؟

کرد زاری‌ها بسی، چاره نبود
گفت هر نوعی، نبودش هیچ سود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱۹

آن فقیه که مرکزش جسم بود، بسیار ناله کرد اما مؤثر نبود. هر چیزی را که بلد بود به زبان آورد تا در صدر جهان اثر کند، اما فایده‌ای نداشت.

روزِ دیگر با رُگُو پیچید پا
ناکس اندر صفِ قومِ مبتلا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۰
رُگُو: جامه کهنه و فرسوده
ناکس: سر فرودافکننده

فقیه که دست بردار نبود روز دیگر با پارچه‌ای کهنه پایش را پیچید، سرش را به زیر افکند و در صف بیماران و مبتلایان نشست تا با تظاهر به بیماری صدر جهان را فریب دهد.

تخته‌ها بر ساق بست از چپ و راست
تا گمان آید که او اشکسته‌پاست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۱

فقیه پایش را از چپ و راست با تخته بست تا صدر جهان گمان کند که پایش شکسته است.

دیدش و بشناختش، چیزی نداد
روزِ دیگر رو بپوشید از لُباد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۲
لُباد: جامه پشمی یا نمدی

صدر جهان او را دید و شناخت، پس به او چیزی نداد. بنابراین فقیه روز دیگر با جامه‌ای پشمی و نمدی
روی خود را پوشاند و در مسیر شاه نشست.

هم بدانستش ندادش آن عزیز
از گناه و جرم گفتن، هیچ چیز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۳

آن شاه گرامی دوباره او را شناخت و به سبب گناه حرص و به جرم همانیدگی در مرکزش چیزی به او نداد.
[چراکه صداقت نداشت و با سبب‌سازی ذهن عمل می‌کرد.]

چونکه عاجز شد ز صد گونه مکید
چون زنان او چادری بر سر کشید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۴
مکید: حيله و نيرنگ

وقتی فقیه از این همه حيله و نيرنگی که بلد بود نتیجه‌ای نگرفت، خسته و درمانده شد و مانند زنان چادری بر سرش کشید.

در میان بیوگان رفت و نشست
سر فروافکند و پنهان کرد دست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۵

پس او رفت و در میان زنان بیوه نشست، سپس سرش را پایین انداخت و دستش را درحالی که زیر چادر پنهان کرده بود به نشانه کمک به سمت شاه دراز کرد.

هم شناسیدش، ندادش صدقه‌ای
در دلش آمد ز حرمان حرقه‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۶
حرقه: سوزش، گرمی و حرارت

صدر جهان دوباره او را شناخت و هیچ صدقه‌ای به او نداد. بنابراین آتشی از ناامیدی و ناکامی در دلِ فقیه برپا شد. [به همین ترتیب ذهن ما انسان‌ها نیز می‌کوشد که با سبب‌سازی و شرطی‌شدگی‌ها خود را به صورت‌های مختلفی دریاورد تا با این حقه‌بازی‌ها چیزی از خداوند بگیرد. غافل از آن که خداوند ما را به هر صورتی که با ترفندها و حقه‌بازی‌های ذهن نمایان شویم، می‌شناسد. در این صورت آتشی از درد و ناکامی در دلمان به‌وجود می‌آید تا به ما بفهماند حقه‌بازیِ ذهن روی خداوند تأثیری نداشته و با این کار به هیچ‌جا نخواهیم رسید.]

نکته: آیا لازم است که حتماً در اثر ناکامی و ناامیدی به این نتیجه برسیم که با اقدامات و سبب‌سازی‌های من ذهنی به هیچ‌جا نمی‌رسیم؟

رفت او پیشِ کفنِ خواهی، پگاه
که بیچم در نمد، نه پیشِ راه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۷

فقیه صبحِ زود سراغِ یک کفنِ خواهی رفت و به او گفت که مرا در نمدی بیچ و بر سرِ راه صدر جهان قرار بده. [کفن خواه کسی است که از مردم برای مردگانِ فقیری که پول کفن ندارند، پول دریافت می‌کند.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۶ گنج حضور، بخش پنجم

هیچ مگشا لب، نشین و می نگر

تا کند صدر جهان اینجا گذر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۸

هیچ سخنی نگو، ساکت بنشین و تماشا کن تا صدر جهان بیاید و از این جا بگذرد.

بو که بیند مُرده پندارد، به ظن
زر در اندازد پی وجه کفن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲۹

شاید مرا ببیند و خیال کند که من مُرده‌ای بی کفن هستم و برای خرج کفنم سکه‌ای بیندازد.
هرچه بدهد، نیم آن بدهم به تو
همچنان کرد آن فقیر صلّه جو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۰
صلّه جو: عطاخواه کسی که چشم به عطا و انعام دیگران دارد.

[فقیه در ادامه گفت:] هرچه به من داد نصف آن را به تو می‌دهم. بنابراین آن کفن خواه پول دوست مطابق گفته فقیر عمل کرد.

در نمد پیچید و بر راهش نهاد
مَعْبَرِ صدر جهان آنجا فتاد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۱
مَعْبَر: عبور، گذر، محل عبور

کفن خواه فقیه را در نمدی پیچید و او را بر سر راه قرار داد. تا این که گذر صدر جهان بدان جا افتاد. [فقیه می توانست به جای این کوشش های پی در پی، خاموش باشد و بر حسب سبب سازی ذهن عمل نکند.]

زر در اندازید بر روی نمد
دست بیرون کرد از تعجیلِ خود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۲

صدر جهان که خیال کرده بود با مُرده‌ای بی کفن مواجه شده، سکه طلا روی آن نمد انداخت. اما فقیه
باعجله دست‌هایش را از زیر نمد بیرون آورد.

تا نگیرد آن کفن خواه آن صله
تا نهان نکند ازو آن دَهدله
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۳
صله: عطا و بخشش
دَهدله: دودل، دَم دَمی مزاج، غیر قابل اعتماد

تا مبادا آن کفن خواه غیر قابل اعتماد، زر را بردارد و آن را از فقیه قایم کند.

مُرده از زیر نمد بر کرد دست
سر برون آمد پی دستش ز پست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۴

پس آن فقیه که خود را به شکل مُرده درآورده بود، دستش را از زیر نمد بیرون آورد و همراه آن سرش نیز بلند شد.

گفت با صدر جهان چون بستدم؟
ای ببسته بر من ابواب کرم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۵

فقیه به صدر جهان گفت: «ای کسی که درهای بخشش و گرم را به روی من بستنی، دیدی با چه تدبیری از تو طلا گرفتم؟»

گفت: لیکن، تا نُمردی ای عَنود
از جنابِ من نُبردی هیچ جود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۶

صدر جهان به فقیه گفت: «ای ستیزه‌گر، اما تو تا موقعی که نُمردی هیچ بخششی از من نصیبت نشد.»
به عبارت دیگر زندگی به انسان می‌گوید تا زمانی که نسبت به من ذهنی نمیری، از عطایای من برخوردار نمی‌شوی.

سِرِّ مُوتُوا قَبْلَ مَوْتِ اَيْنَ بُوَد
كُزِ پَسِ مُرْدَن، غَنِيْمَتِهَا رَسَد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۷
جناب: آستانه، درگاه

رازِ حدیث «بمیرید قبل از این که مرگ طبیعی شما فرارسد.» این است که پس از مُردنِ اختیاری و هشیارانه نسبت به من ذهنی، پاداش و غنائم می رسد و انسان به گنج حضور که همان زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است دست می یابد. [ممکن است این مردن به ذهن تدریجی باشد، به طوری که انسان با شناسایی و انداختن هر همانیدگی، یک درجه نسبت به من ذهنی بمیرد.]

حدیث

«مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»

«بمیرید پیش از آن که بمیرید»

غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر

درنگیرد با خدای، ای حيله گر

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۸

ای کسی که از طریق من ذهنی و برحسب سبب‌سازی فکر و حيله می‌کنی، بدان که غیر از کوچک شدن و مردن به من ذهنی هیچ تدبیر و روش دیگری روی خداوند اثر نمی‌گذارد.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
 جهد را خوف است از صد گون فساد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

یک توجه زندگی با فضای گشوده‌شده از هزار جور تلاش با من‌ذهنی بهتر است، زیرا کوشش و جهد در من‌ذهنی بدون فضاگشایی و عنایت خداوند در معرض صدگونه فساد و تباهی است. به عبارت دیگر وسیله رسیدن به هدف باید فضای گشوده‌شده و خرد زندگی باشد، چراکه به کار بردن ابزارهای من‌ذهنی هدف را فاسد می‌کند. [به‌طور مثال امکان ندارد کسی در ذهن باشد و بتواند عاقلانه و منطقی عمل کند، چراکه در هر لحظه با به‌کارگیری شرطی‌شدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهن فکر و عملش آلوده به فساد شده و قطعاً دچار هیجاناتی چون ترس و خشم می‌شود. بنابراین نتیجه آن فکر و عمل به این صورت است که هشیاری انسان یک‌دفعه پایین می‌آید، از چیزی ناراحت می‌شود و یا از یک چیزی بدش می‌آید.]

وَأَنْ عِنَايَتِ هَسْت مَوْقُوفِ مَمَاتِ
تَجْرِبَهُ كَرَدَنَدِ اَيْنَ رَهَ رَا ثِقَاتِ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰
ثِقَاتِ: کسانی که در قول و فعل مورد اعتماد دیگران باشند.

عنايات زندگی موقوف و وابسته این است که انسان در این لحظه با فضاگشایی و حضور ناظر نسبت به من ذهنی بمیرد و در هر فرصتی که من ذهنی می خواهد خودش را نشان دهد با حضور ناظر به آن نگاه کرده و جانش را بگیرد. این راه را انسان های مورد اعتمادی همچون مولانا تجربه کرده اند.

بلکه مرگش، بی عنایت نیز نیست
بی عنایت، هان و هان جایی مایست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۱

حتی مردن به من‌ذهنی نیز بدون عنایت و توجه ایزدی حاصل نمی‌شود، پس هر لحظه با فضاگشایی و مرکز عدم، خود را زیر نفوذ عنایت الهی قرار بده و بدون عنایت خداوند هیچ کاری مکن.

نکته: خداوند در طول زندگی هر انسانی بارها فرصت‌هایی را پیش می‌آورد تا به او نشان دهد که تدبیر و سبب‌سازی من‌ذهنی کار نمی‌کند. اما او به‌جای دریافت پیغام زندگی، با استفاده از ابزارهای ملامت و حس عدم مسئولیت خانواده، شرایط زندگی و جامعه را مقصر بدبختی‌های خود می‌داند. این‌که خداوند از طریق مولانا این آگاهی را در جهان پخش کرده و در اختیار ما قرار داده، چیزی جز توجه و عنایت خداوند نیست.

آن زَمْرُدْ باشد این افعیِ پیر
بی زَمْرُدْ گی شود افعیِ ضَریر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۲
-ضَریر: کور

به عنوان مثال «زمرد» نماد فضای گشوده شده و عنایت ایزدی است و «افعی پیر» همان من ذهنی کهنه کار و پردرد است که دائماً می خواهد توسط نیروی همانش نیش بزند و به خودش و دیگران درد بدهد. مگر ممکن است بدون فضای گشوده شده و عنایت زندگی من ذهنی کور شود؟ [در قدیم مردم معتقد بودند که زمرد افعی را کور می کند.]

نکته ۱: بدون عنایت خداوند و فضای گشوده‌شده، من ذهنی دائماً ما را می‌بیند و نیش می‌زند.

نکته ۲: فضای گشوده‌شده نشانه عنایت و بخشش خداوند است. به‌اندازه‌ای که فضای درون انسان گشوده شود، او می‌تواند از برکاتی چون شادی، عقل، هدایت، حس امنیت، قدرت و خلاقیت برخوردار شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۶ گنج حضور، بخش ششم

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد
وآنکه از خود بی ز خود چیزی بدزد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

ای انسان، با جدی نگرفتن اتفاق این لحظه و فضاگشایی، خودت را به دامِ مزد، فضای گشوده شده درونت تسلیم کن، سپس درحالی که ناظرِ ذهنت هستی و عقل من‌ذهنی‌ات خاموش و چشمِ او کور شده، از خودت یک همانیدگی یا یک درد را بدزد، یعنی آگاه شو چرا رنجیده شدی و آن رنجش را ببخش یا یک همانیدگی را شناسایی کن تا هشیاری به تله‌افتاده از آن آزاد گردد.

نکته: باید توجه داشت که ما با فضاگشایی خود را به زندگی تسلیم می‌کنیم، نه به دنیا و آن چه ذهن نشان می‌دهد. اتفاقاً ما می‌خواهیم وضعیت را تغییر دهیم، اما برای این کار باید به فضای گشوده‌شده دسترسی پیدا کنیم تا از عقل و قضاوت خداوند برخوردار شویم. اگر فضا را ببندیم و به سبب‌سازی ذهن بیفتیم، امکان دارد بلغزیم و درد ایجاد کنیم.

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی، نباشد هیچ غم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷

خداوندا، حتی اگر در مسیر حرکت از ذهن به سوی فضای یکتایی هزاران محل لغزش چون رنجیدن، خشمگین شدن و دیگر هیجاناتی که ما را به فضای ذهن می اندازد وجود داشته باشد و در مقابل هر قدم ما هزاران دام گسترده شده باشد، وقتی ما یاد گرفته ایم فضا را باز کنیم تا تو یار و یاور ما باشی، پس دیگر هیچ غم و اندوهی نداریم.

چون عنایات بُود با ما مقیم
کی بُود بیمی از آن دزد لئیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷
-لئیم: پست

[مولانا از زبان انسان‌های فضاگشا به خدا می‌گوید:] اگر ما فضا را باز کنیم و در نتیجه توجه و عنایت تو در دل ما مقیم و ساکن باشد، دیگر هیچ ترسی از دزدِ فرومایه من‌ذهنی خود و دیگران نخواهیم داشت.

بی عنایات حق و خاصانِ حق
گر ملک باشد، سیاه استش ورق
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۷۹

حتی اگر کسی به خوبی فرشته هم باشد، بدون عنایت خداوند و انسان‌هایی چون مولانا که از بندگان خاص خداوند هستند، نامه اعمالش سیاه است؛ چراکه با سبب‌سازیِ ذهن کار می‌کند و امکان لغزش او در فضای شرطی‌شده ذهن بسیار زیاد است، به طوری که هر درد و هیجانی موجب لغزش او می‌گردد.

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

گرچه که ناز کردن یا همان اظهار بی‌نیازی نسبت به کمک خداوند و انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا، برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن این شیرینی نباش و با سبب‌سازی ذهن و فضا‌بندی در مقابل عنایت و کمک زندگی ناز نکن، زیرا فکر و عمل بر اساس همانیدگی‌ها خطرات بسیاری به دنبال دارد.

نکته: من ذهنی به دلیل پندار کمالی که دارد، نیاز وصل شدن به خداوند را حس نمی‌کند و خیال می‌کند با معلومات محدودش می‌تواند تمام مسائل را حل کند، غافل از این که او با ناموس و پندار کمال هر لحظه به مسئله‌سازی مشغول است.

ساخت موسی قدس در بابِ صغیر

تا فرودآرند سر قومِ زحیر

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

—قومِ زحیر: مردمِ بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس دری کوچک ساخت تا قومِ زحیر، انسان‌هایی که دچار بیماری تکبر بودند به هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. [به عبارتی خداوند برای کسانی که خود را بی‌نیاز از او می‌پندارند، باب صغیری به نام من‌ذهنی ساخته که درد تولید می‌کند تا آن‌ها متوجه نیازشان به خداوند شوند، از کارافزایی و ایجاد درد پرهیزند و با پذیرش وضعیت موجود و تسلیم و فضاگشایی، اداره زندگی‌شان را به دست او بسپارند.]

ز آن که جَبَّاران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷
جَبَّار: ستم‌گر، ظالم

[موسی از این جهت در را کوچک ساخت] که قومش مردمی زورگو و گردن‌کش بودند و به‌خاطر پندار کمالشان به‌جای فکر و عمل با خرد زندگی، از عقل من‌ذهنی استفاده می‌کردند. دوزخ من‌ذهنی که انسان را زیر فشار دردها قرار می‌دهد همان «باب صغیر» است و برای این ساخته شده تا به انسان یادآور شود که او باید به‌جای ناز کردن، با تسلیم و فضاگشایی به درگاه خداوند و زندگی، اظهار نیازمندی کند.

آن چنان که حق ز گوشت و استخوان
از شهان بابِ صغیری ساخت هان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۸

چنان که خداوند برای انسان‌های عادی، از گوشت و استخوان شاهان بابِ صغیری ساخت ...
[ادامه در بیت بعد]

اهل دنیا سجده ایشان کنند
چونک سجده کبریا را دشمن اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۹

تا اهل دنیا یعنی من‌های ذهنی که از شدت پندار کمال نیازِ وصل شدن به خداوند را در خود حس نکرده و با فضاگشایی، عدم کردن مرکز و سجده کردن به خداوند مخالف هستند، به شاهانِ قدرتمندی سجده کنند که از شدت سخت‌گیری، دنیا را همچون جهنمی ساخته‌اند. [به عبارتی همه من‌های ذهنی به یک من‌ذهنی بزرگ‌تر سجده می‌کنند.]

ساخت سرگین دانکی، محرابشان
نام آن محراب، میر و پهلوان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۰

در نتیجه خداوند برای آن‌ها مستراحی ساخت که محراب و محل عبادت آن‌ها باشد. نام این محراب امیر و پهلوان این دنیا است؛ زیرا تمام من‌های ذهنی به واسطه زور و قدرت زیاد شاهان، به آن‌ها سجده می‌کنند. [در حالی که باید به خداوند سجده کنند.]

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خودت و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را عاقل‌ترین دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر، ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

نکته: اگر حرف زدنِ کسی موجب ناراحتی ما شود و صحبت‌هایش به ما بربخورد، یعنی ما یک ابروی مصنوعی به نامِ ناموس داریم.

کرده حق ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
-حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیاران بکشند؛ در نتیجه نمی توانند از ذهن آزاد شوند.

نکته: انسانی که ناموس دارد تظاهر به بلد بودن و دانستن می کند درحالی که زندگی اش پر از درد، ناکامی، بدبختی و مسئله سازی است؛ اما او دچار جبر من ذهنی شده و زیر بار نمی رود که خودش این مشکلات را به وجود آورده، بنابراین دیگران را مقصر می داند.

در تگِ جو هست سرگین ای فتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
فتی: جوان، جوان مرد

ای جوانمرد، [اگر حتی یک لحظه مرکزت عدم شود، متوجه خواهی شد که] در اعماق جوی به ظاهر آرام
ذهنت، انبوهی از سرگین دردهایی چون خشم، ترس، حرص، انتقام‌جویی و کینه‌ورزی، حسادت، نگرانی،
اضطراب و غیره وجود دارد که با کمترین واکنش بالا می‌آیند. هرچند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت
بدلی من‌ذهنی، این جوی صاف و آرام به نظر می‌رسد.

حُكْمِ حَقِّ گَسْتَرْدِ بَهِرِ مَآ بَسَاطِ
كِه بَگُویید از طَرِيقِ اِنْبَسَاطِ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰
بِساط: هر چیز گسترده‌ای مانند فرش و سفره

خداوند برای ما خاصیت فضاگشایی و بساط عدم را گسترانده و به ما حکم کرده‌است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فَكَانَ» برای ما پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم.

نکته ۱: هرگاه ذهن چیزی را مهم جلوه می‌دهد و به مرکزمان می‌آورد، ما دچار انقباض شده و کوچک می‌شویم. اما باید درک کنیم که این قضاوتِ ذهن است و هرچقدر هم مهم به نظر برسد، باز هم از قضاوت و کُن فکانِ خداوند که تمام کائنات را اداره می‌کند مهم‌تر نیست.

نکته ۲: اگر ما دست از سر خود برداریم و اجازه دهیم خاصیت خداگونگی ما خودش را به معرض اجرا بگذارد، خواهیم دید که ذات ما با خداوند یکی است و مرکز ما بی‌نهایت گشوده می‌شود.

نکته ۳: فکر کردنِ خداوند همان کُن فکان است، او می‌گوید بشو و می‌شود و این گونه جهان را اداره می‌کند. بنابراین ما نیز به جای فکر و عمل براساس سبب‌سازیِ ذهن باید با فضاگشایی به عقل و قضاوت خداوند دست یابیم و عقل محدود و غلطاندیشِ ذهن را کنار بگذاریم.

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

ای انسان، فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی، فکر و عمل نکن تا «عِلْمَتَنَا» یعنی خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می‌شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

نکته ۱: تمام دردهایی که در سبب‌سازی ذهن ایجاد کرده‌ایم، محل لغزش و اشتباهات ما هستند. بنابراین تا زمانی که با فضاگشایی به اشتباهات خود اقرار نکرده و مرکزمان را عدم نکنیم، هشیاری ما مرتب بالا و پایین خواهد شد و ما نخواهیم توانست تصمیم درست بگیریم.

نکته ۲: ما باید سهم خودمان را در بدبخت کردنمان ببینیم و بدانیم علت این بدبختی، عمل کردن براساس عقل جزوی و هشیاری جسمی است.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا


منابع: برنامه ۹۸۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com